گفت‌وگو با منصور اوجی درباره در وقت حضور مرگ

پاره‌ای جگر در کلام

کوتـاه می‌گوید و موثر. پرراز و رمز. تعلیق بسـیار. تصاویر ظریف. انگار که چشـم‌های شـاعر به زمان لازم باز می‌شـود و بسـته. پلک می‌زند و آنچه را باید، می‌بیند. وقتی چشم‌ها را بسته شاید هم بهتر شعر عیان می‌شود. «وقت حضور مرگ» دفتری است که مرگ را جدی می‌گیرد. بازیچه دست شده این روزها نیست. آنها که رفته‌اند، برای شاعر زنده‌اند. شاید این دفتر ستایشی است از زندگی. سـطرهای زندگی را باید پیدا کنید. کافی اسـت کمی سطرهای شـعرها را کنار بزنید. فضایی، حجمی، وهمی به نام زندگی دست‌هایتان را می‌گیرد. در این باره و بیشتر با منصور اوجی گفت‌وگو انجام شـد از راهی دور که نزدیک می‌نمود.

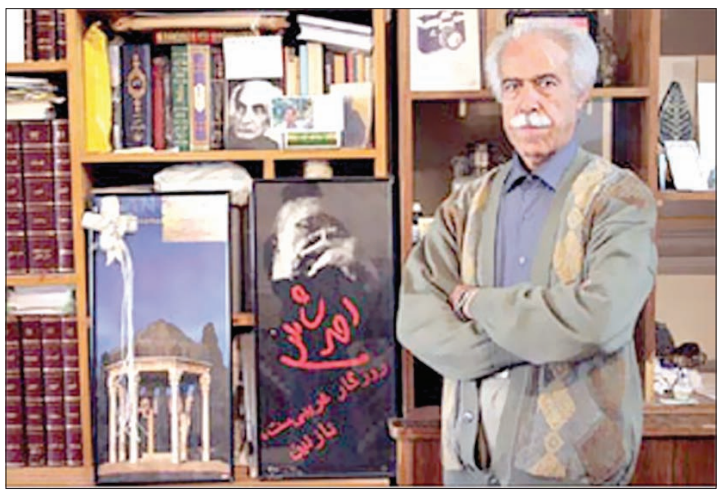

مرگ برای من طی سالیان متمادی منشوری بوده است که در هر شعر از زاویه‌ای به آن نگریسته شده است و این آشکارشدگی منشوری مرگ است که شما آن را زیبا یافته‌اید و این تازه پاره‌ای از آنهاست. در تجدید چاپ کتاب برآنم تا همه آنها را یک کاسه کنم و به چاپ برسانم.

لادن نیکنام

– آقـای اوجـی در دفتر تازه شـما «در وقت حضور مرگ» تکرار، شـکل زیباشناسـانه‌ای به خود می‌گیرد و این تکرار زیباشناسانه هم در تم مرگ تکرار می‌شـود و هم در تصاویر و تعبیرها. به این تکنیک چگونه رسیده‌اید؟

پیش از پاسـخ گفتن به این پرسش شما که چگونه به این تکنیک رسـیده‌ام، بگذارید به این نکته اشـاره کنم که اصـولاً هنرمندان چگونه به سبک ویژه خود می‌رسند. عوامل گوناگونی باید دسـت به دست هم بدهند تا هنرمند و شاعر به این ویژگی برسـند که مهم‌ترین و برجسته‌ترین آنها غیر از اسـتعداد هنری، هنرمند باید بر ابزار و اسـباب کار هنری خود واقف و مسـلط شـود و باشـد و پس از این تسـلط تجربیات درونی و بیرونـی و زندگی خودش را در اثرش پیاده کند و سال‌های سال هم در کارش ممارست به خرج بدهد تا به سـبک ویژه خود برسد. خود من طی ۵۰ سال شاعری چنین کرده‌ام تا به زبان و بیان خاص خودم در شـعر رسیده‌ام و آرام‌آرام هم به این مرحله رسـیده‌ام. حال با توجه به این نکات در پاسـخ پرسش شما که چگونه به این تکنیک زیباشناسـانه در تصویرها و تعبیرها رسـیده‌ام و به تکرار زیباشناسـانه تم‌های مرگ، در ابتدا در مـورد تصاویر و تعابیر نکاتی را یادآوری می‌کنم. من در شـعر به گواهی دیگران صاحب شعرهایی هسـتم کوتاه، روشن و شفاف با لایه‌های در پس پشـت آنها. عوامل متعددی در رسـیدن من به این مرحله مرا یاری داده‌اند که پیش از یادآوری یکی از مهم‌ترین آنها به نسـبت به یکی دو نکته دیگر گذرا اشاره‌ای داشته باشم. در اوایل انقلاب در یـک عصر تابسـتانی در خدمت بانوی بزرگ قصه ایران خانم دانشور بودیم. خانم بهبهانی هم بودند با خانم گیتی خوشدل و یکی دو نفر دیگر. خانم دانشور رو کردند به همه ما و فرمودند چند شـاعر در اینجا حضور دارید. می‌خواهم هر کدام از دیـد و منظر خود شـعر را برایم تعریف کنید و رو کردنـد به من و فرمودند اول هم می‌خواهم از همشـهری خودم بپرسم و من هم که چنین انتظاری را نداشـتم، ناخـودآگاه و ارتجالاً گفتم: شعر عبارت است از پاره‌ای جگر در کلام. و بعدها به اینجا رسـیدم که شعر روایت راز شده است و بعدترها که شعر هنر ممکن کردن ناممکن‌هاست در کلام و شـما هر سه این تعاریف را یکه کنید و یکجـا تا شـعر را در روبه‌روی خـود ببینید و من طی سـالیان متمادی در شـعرهای کوتاهم خواسـته‌ام چنین کنم و کـرده‌ام و در این دفتر نیز. حـال برگردم به یکـی از مهم‌ترین عواملی که سـبب شده من شاعر شـعرهای کوتاه باشم به خصوص در این کتاب و تعابیر و تصاویری که شما آنها را زیبا یافته‌اید. من پیش از رسیدنم به شـعر نیمایی و بعدترها به شعر سپید و سرودن در آن اوزان و قالب‌ها به رباعی رسیدم و آن هم به رباعیـات بزرگ‌ترین رباعی‌سـرای جهان؛ به رباعیات خیام آن هم در سـال آخر دبسـتان در کتاب خطی در کتابخانه پدر. و اولین شـعرهایی که در سـال‌های بعد سرودم در قالب رباعی بود و بعدترهـا دو کتاب در ایـن قالب بیرون آوردم: «مرغ سحر» و «حالیست مرا» و هر دو هم کتاب تاثیرگذاری بودنـد در زمان خود. و همین قالب کوتاه رباعی و کار کردن و شـعر سرودن در این قالـب تاثیراتش را در شـعرهای نیمایی و کوتاه بعدی من داشـته و گذاشته است. من شعر بلند خیلی کم دارم. شعرهای بلند چند صفحه‌ای من چند تایی بیشـتر نیستند که بلندترین آنها شعر «مرگ ارگ بم» اسـت که در این کتاب آمده. و اما همان گونه که می‌دانید در رباعی سـه مصراع اول پاس‌هایی هستند که اگر به زیبایی و درست داده شده باشند در مصراع چهارم به آبشار زیبایی بدل خواهد شـد که کف زدن تماشـاچیان را به دنبال خواهد داشـت و آفرین گفتن خوانندگان و شـنوندگان رباعی را بعد از پایان شـعر. و آن تمرینات متمادی من در سرودن رباعیات و انتشار دو کتاب در این قالب تجلیاتش را در شـعرهای کوتاهم در ۱۵، ۱۶ کتاب شـعری منتشـر شده آن هم با توجه به تعریف‌هایی که در مورد شـعر برایتان گفتم گذاشـته است به خصوص در این دفتر که یکی از آخرین کتاب‌های شعر من است. و اما در مورد تکرار تم مرگ که باز شـما آنها را زیبا دیده‌اید، باید بگویم با توجه به مقدمه‌ای که در آغاز کتاب آورده‌ام، من یک‌شـبه و یک‌مرتبه شروع نکرده‌ام به مرگ‌سـرایی. در آغاز مرگ را تجربـه کرده‌ام از نزدیک، و بعدها این تجربه‌ها و تجربه‌های دیگر من از مرگ ناخودآگاه تاثیراتش را در کارهایم گذاشـته است. تجربه من از مرگ در کودکی با مرگ مادرم شـروع شد آن هم در شامگاه تاریک حیاط خانه‌ای درندشت و پراشباح و اسـاطیری که من بـودم و او. و مرگ این‌گونه با من همراه شـد و با مـرگ عزیزانی دیگر طی سالیان متمادی همراهی‌اش را ادامه داد تا الان. و در کل دفترهای شـعری من شما شعرهایی را می‌یابید در مورد مرگ و مرگ عزیزان. و این دفتر برآیند پاره‌ای از آن شعرهاسـت. مرگ برای من طی سـالیان متمادی منشوری بوده است که در هر شـعر از زاویه‌ای به آن نگریسته شده است و این آشکارشدگی منشوری مرگ است که شما آن را زیبا یافته‌اید و این تازه پاره‌ای از آنهاسـت. در تجدید چاپ کتاب برآنم تا همه آنها را یک‌کاسه کنم و به چاپ برسانم.

– چـرا در ایـن کتاب تصاویـر و تعابیری که بـر زندگی دلالت دارنـد در مقابل تصاویری که تداعی‌گر مرگ هسـتند، اندکند. به کنتراسـت یـا تقابل ایـن دو وضع (مـرگ و زندگی) هرگز فکر کرده‌اید؟

بـه جز کوتاهی و شـفافیت که حضور دائمی در شـعرهای من دارند بزرگان نقد و شعر و قصه امروز ایران طی سالیان متمادی در آثار من، تکرار بن‌مایه‌های چندی را دیده‌اند و گفته‌اند که خود مـن در ابتدا تا این انـدازه متوجه حضور آنها در شعرهایم نبوده‌ام. یکی تکرار بن‌مایه مرگ است و دیگری درسـت در روبـه‌روی آن و در تقابل با آن همین پرسشـی که شما از من کردید، تکرار بن‌مایه شـور زندگی و طبیعت و جهان هستی و دیگری تکرار بن‌مایه شعر و سرانجام تکرار بن‌مایه شیراز. و خودم نیز بن‌مایه دیگری در آثارم یافتم و آن عشق بود که تکرار این بن‌مایه‌های پنج‌گانه هر کدام به کتابی تبدیل شدند. مجموع بن‌مایه‌های شعر و تکرار آنها در کارهایم تبدیل شد به کتاب «شعر، چیزی است شبیه گرگ» و در سال ۱۳۸۲ به چاپ رسـید و کتاب شعر سال ایران در سال ۱۳۸۳ شـد و تکرار بن‌مایه‌های عشق، تبدیل به کتاب «شعرهای مصری» شد که در سال ۱۳۸۸ منتشـر شد و تکرار شـعرهایی با بن‌مایه شیراز، کتاب «از وطن» را فراهم آورد که اجازه انتشـار گرفته و انتشـارات نگاه آن را بیرون خواهد آورد. و امـا تکرار بن‌مایه‌هـای مرگ همین کتاب «در وقت حضور مرگ» اسـت با بیش از یکصد شعر، و پرسـش شـما که چرا در این کتاب تصاویر و تعابیری که بر زندگـی دلالت می‌کنند، اندکند، باید بگویم در این کتاب باید هم اندک باشند چرا کـه تم کلی این کتاب، مرگ اسـت ولی در کل کارهای من نه‌تنها این تم‌ها اندک نیستند که یک کتابند و اضافه کنم که من همان‌گونه که خیلی زود رودرروی مرگ و تم مرگ و تجربه مرگ قرار گرفتم و شعرهایش را هم گفتم، درست در تقابل با آن در مورد زندگی و شور زندگی و حیات، شعر سـروده‌ام و به چاپ رسانده‌ام. و اما چگونه با این قضیه روبه‌رو شـدم آن هم مثـل روبه‌رویی‌ام با مرگ، قصه‌ای دارد و قضیه این‌گونه شروع شد که با چند نفر از دوستان در یکی از تابستان‌های دهه ۴۰ به سـفری رفتیم. از غرب ایران شروع کردیم و بعد به تبریز و شـمال رفتیم و سپس از تهران و اصفهان و آباده و مرودشت به شیراز برگشتیم. در آباده ناهار خوردیم خوراک مرغ و من مسموم شدم و آن مسـمومیت مرا تا نزدیکی‌های مرگ برد و درست در همین ایام که حسرت زندگی و شور زندگی بر دلم مانده بود و حتی حسرت یک سیب و خوردن یک میوه، دوستی به دیدارم آمد و کتاب مائده‌های زمینی آندره ژید را با ترجمه عالی حسن هنرمندی برایم آورد. درست مثل کاسه آبی خنک و گوارا که به تشنه‌ای در کویر بنوشانند، این کتاب شور زندگی را به من هدیه کرد. باران برکت لذت بردن از لحظه‌ها و آنات زندگی را بر من نازل کرد: «آه ناتانائیل من به تو شور خواهم آموخت، شور زندگی را...» و من که رباعیات شورمند خیام را در کودکی کشـف کرده بودم و شـهروند دیار سعدی و حافظ بودم با آن دم‌غنیمت‌شمری‌های لحظه ایشان از زندگی، خواندن مائده‌های زمینی لبریز از شور حیاتی و سرشار از غنیمت‌شمری‌های لحظه‌هـای عمر شـدم و بعد از بهبودی سـعی کردم از لحظـه لحظه حیاتم لذت ببرم و چنین کردم و راز و رمز چگونگی این لذت‌بری را نیز به دانشـجویانم آموختم که صحبت کردن در مورد آن مجـال دیگری می‌طلبـد. و اما همان گونه از روبه‌رویی‌ام با مرگ در شـعرهایم سخن گفته‌ام. از روبه‌رویی‌ام با حیات و شـور حیاتی نیز سخن گفته‌ام و کتاب چاپ شده «دفتر میوه‌ها» برآیند این سخن گفتن از زندگی و لذت بردن از زندگی و شـور حیاتی اسـت. بگذارید پاسخ این پرسش شما را با دو نقل قول از دو شاعر در مورد تاکید بر شـعر گفتنم در مورد زندگـی تکمیل کنم و بـه پایان ببرم. محمـد حقوقی می‌گوید: «اوجی و سـپهری از جهاتی با هم شـباهت دارند، آنجا که هر دو می‌گویند چشم‌ها را باید شست، البته سـپهری به تصریح و اوجـی به تلویح و صدالبته به خوانندگان و نه به خودشان که هر کدام نگاه ویژه‌ای دارند. سپهری با شعاع نگاهی که در همه جهان و در همه خطها چرخ می‌خورد و اوجی با نگاهی که بیشتر در پیرامون او می‌تابد و مدام به شـما می‌گوید مبادا از نگاه کردن به اطراف خود غافل شـوید، شما نگاه کنید، حواس‌تان را به کار بیندازید تا آنچه من می‌بینم و می‌شـنوم شـما هم ببینید و بشـنوید، چراکه اوجی اصولاً شاعر طبیعت است. شیفته شکل‌ها، رنگ‌ها و بوهاست، شکل سیب، شکل نارنج، شکل انار، رنگ غروب، رنگ پاییز، رنـگ بهارنارنج، بوی بهارنارنج، بوی بیدمشک، بوی یاس...» (اما پرنده و گل، ص۳۴) و باباچاهی می‌نویسـد: «شـعر اوجی، خلاصه و خیال‌انگیز اسـت. ایجاز در کار او تقطیر حساب شـده وفور کلمات خداسـت، ایجاز تماشا، ایجاز چیدن، ایجاز سـفری زیبا در سطوح اشیا، ایجاز آواز پرندگان که در افقی آشنا می‌چرخند، ایجاز نوبرانه اشکال دلپذیر و تصاویری که درون شاعر را تبیین می‌کند. و ایجاز تاثیرنگاری و بی‌قراری. (گزاره‌های منفرد، ص ۴۳) فکر می‌کنم پاسخ شما را باید تا حدی داده باشـم. مـن به همان اندازه که در مورد مرگ فکر کرده‌ام و شـعر گفته‌ام، به همان اندازه هم برای زندگی ارزش قائل شـده و شـعرش را هم گفته‌ام، منتها در یک کتاب دیگر نه در این کتاب.

– اگر همه شعرهای این دفتر در پی هم خوانده شـود و کل این دفتر را شعر بلندی فرض کنیم که هر بار در هر بند به شـکلی به مرگ نزدیک شـویم، چه اتفاقی می‌افتد؟ نظر شما درباره این نوع خوانش چیست؟

در پاسـخ باید بگویم که هیچ برنامه از پیش تدارک دیده شـده‌ای برای سـرودن این شعرها نداشـته‌ام ولی طی ۵۰ سال شاعری با توجه به دو عامـل یکی اینکه خیلـی زود با تجربه مرگ روبه‌رو شده‌ام و دیگر اینکه اولین رشته تحصیلی من فلسـفه بوده اسـت، نگاه من به پاره‌ای امور و پدیده‌ها نگاهی انتولوژیکال (هستی‌شناسـانه) بوده اسـت از جمله به مرگ، از جمله به شـعر، و چند پدیده دیگر. مرگ چیسـت؟ چرا مرگ؟ شـعر چیست؟ چرا شعر؟ و به خصوص در مورد مـرگ. و بـا تجربه تلخی کـه از آن در کودکی داشـته‌ام بخشی از کل کتاب‌های شعری من به مرگ اختصاص داشـته اسـت. طی ۵۰ سال در سرایش این شعرها من یک پروژه را اجرا نکرده‌ام و ننشسـته‌ام با برنامه در مورد مرگ شعر بگویم ولی در تدوین آنها برای این کتاب تا حدی سعی کرده‌ام آنها را به صورت یک پروسـه و یک روند تدوین کنم. از اولین شـعر که شـما می‌خوانید: «پشت این پنجره در تاریکی/ مثل این است که از شاخه گلی می‌چینند/ گوش کن می‌شنوی؟» که از مرگ غیرمستقیم صحبت می‌شود تا شعرهای بعدی که قدم به قدم منشـور مرگ با تمام ابعاد وجـودی‌اش بـه صحنه می‌آیـد و در هر لحظه چهره‌ای از خود را به رخ ما می‌کشاند تا می‌رسیم به شعر وصیت و بعدش به شعری که آرزوی شاعر اسـت که او را ایستاده به خاک برند و بعدش به شـعر سنگی که بر گور می‌گذارند که حتماً باید نام درگذشـته بر آن حک شده باشد. و بعد هم شـعرهای فضای گورستان است و باغ مردگان و شـب این فضا. آنگاه می‌رسـیم به ۱۰ لوح گور. که می‌شود این روند را به صورت یک کتاب دید؛ قصـه‌ای با فصولی گوناگـون و هر فصلی مکمل فصل پیشین. یا می‌شود آن را به صورت یک فیلم درآورد با سکانس‌های متعدد که هر شعر پلانی از سکانس‌های متعدد این فیلم را تشکیل می‌دهد روبه‌رو شده‌ام و دیگر اینکه اولین رشته تحصیلی من فلسـفه بوده اسـت، نگاه من به پاره‌ای امور و پدیده‌ها نگاهی انتولوژیکال (هستی‌شناسـانه) بوده اسـت از جمله به مرگ، از جمله به شـعر، و چند پدیده دیگر. مرگ چیسـت؟ چرا مرگ؟ شـعر چیست؟ چرا شعر؟ و به خصوص در مورد مـرگ. و بـا تجربه تلخی کـه از آن در کودکی داشـته‌ام بخشی از کل کتاب‌های شعری من به مرگ اختصاص داشـته اسـت. طی ۵۰ سال در سرایش این شعرها من یک پروژه را اجرا نکرده‌ام و ننشسـته‌ام با برنامه در مورد مرگ شعر بگویم ولی در تدوین آنها برای این کتاب تا حدی سعی کرده‌ام آنها را به صورت یک پروسـه و یک روند تدوین کنم. از اولین شـعر که شـما می‌خوانید: «پشت این پنجره در تاریکی/ مثل این است که از شاخه گلی می‌چینند/ گوش کن می‌شنوی؟» که از مرگ غیرمستقیم صحبت می‌شود تا شعرهای بعدی که قدم به قدم منشـور مرگ با تمام ابعاد وجـودی‌اش بـه صحنه می‌آیـد و در هر لحظه چهره‌ای از خود را به رخ ما می‌کشاند تا می‌رسیم به شعر وصیت و بعدش به شعری که آرزوی شاعر اسـت که او را ایستاده به خاک برند و بعدش به شـعر سنگی که بر گور می‌گذارند که حتماً باید نام درگذشـته بر آن حک شده باشد. و بعد هم شـعرهای فضای گورستان است و باغ مردگان و شـب این فضا. آنگاه می‌رسـیم به ۱۰ لوح گور. که می‌شود این روند را به صورت یک کتاب دید؛ قصـه‌ای با فصولی گوناگـون و هر فصلی مکمل فصل پیشین. یا می‌شود آن را به صورت یک فیلم درآورد با سکانس‌های متعدد که هر شعر پلانی از سکانس‌های متعدد این فیلم را تشکیل می‌دهد تا فیلم تمام شود و نیز می‌شود آن را به صورت فیلم‌های شـهر فرنگ درآورد و ما را به تماشای آن فرا خواند که با هر چرخش دست شهر فرنگ گردان صحنه‌ای از آن را می‌شـود تماشا کرد تا به پایان آن رسـید به صحنه پایان و شعر پایانی به این شـعر کوتاه: بی‌چکاوه‌ای که چهچهی زند بر او/ رسـته لای درز گور/ بنگرش به لحظه‌ای/ بنگرش تمام‌رخ گلی است!

– نوع پایان‌بندی شعرهای این دفتر همگی رها شدن در ناتمامی و تعلیق است جز در شعر «مرگ بم» که با قاطعیت تمام می‌شود. چرا این ساختار را در همه جا رعایت کرده‌اید مگر در شعر بم؟

در موقع سـرایش این اشعار اصلاً متوجه این قضیه نبوده‌ام چه در مورد اشعاری که در آنها از مرگ سخن رفته است و چه در مورد اشعاری که برای عزیزان و بزرگان از دسـت رفته سـروده‌ام. بلـه آنها را با قطعیـت پایان نداده‌ام و همگی در ناتمامی و تعلیق رها شـده‌اند. ولی در مورد شعر مرگ ارگ بم با قاطعیت سـخن گفته‌ام و حتی بر آن زاری کرده‌ام، برای فروپاشـی آن: ارگ بم، های، های، دریـغ!/ ارگ بم، های، های، هوار!/ / تلی از خاک/ تلی از آوار!

بله حق با شماسـت به نکتـه ظریفی توجه کرده‌اید. در پاسـخ می‌توانم چنین بگویم همه چیـز می‌میرد و آدمیان نیز که بر مرگ پاره‌ای از آنها دریغ رواسـت. ولی مرگ پاره‌ای آدمیان و پدیده‌ها از جنس و جنمی دیگر است. آدمیان می‌آیند و می‌روند. بیشـتر آدمیان و بسیاری از امور و پدیده‌ها. و با رفتن‌شـان تمام می‌شـوند انگار که اصلاً نبوده‌اند چرا که دیگری جای آنها را می‌گیرد و این‌گونه آدمیان و امور مرتباً تکرار می‌شـوند و بدیلی دارند که با رفتن هر یک از آنها دیگری جایشـان را می‌گیرد ولی پاره‌ای از آدمیـان و پاره‌ای از پدیده‌هـا یکه‌اند و یگانه و یکتـا و بی‌بدیل. یکی از این پدیده‌های بی‌بدیل مجسـمه بودا در بامیان افغانسـتان بود که به دست طالبانیان کورباطن فروریخت؛ مجسمه‌ای که دیگر بدیلی برای آن نمی‌توان یافت و دیگر نمی‌تـوان آن را از نـو سـاخت. و یکی دیگر از ایـن یکه‌ها و یگانه‌هـا و بی‌بدیل‌ها ارگ بم بود بـا آن زیبایی و عظمتـش و با آن معصومیت و جلالش که برای همیشه از میان رفت و من در شـعر مرگ ارگ بم با قطعیت به فروپاشـی آن گواهی داده‌ام و بـر این مصیبت زاری کرده‌ام؛ بـرای بی‌بدیلی که از میان رفـت و یکه‌ای که پایان یافت و تمام شـد.

نکته

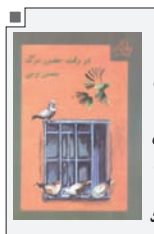

هیچ برنامه از پیش تدارک دیده شده‌ای برای سرودن این شعرها نداشته‌ام ولی طی ۵۰ سال شاعری با توجه به دو عامل یکی اینکه خیلی زود با تجربه مرگ روبه‌رو شده‌ام و دیگر اینکه اولین رشته تحصیلی من فلسفه بوده است، نگاه من به پاره‌ای امور و پدیده‌ها نگاهی انتولوژیکال (هستی‌شناسانه) بوده است از جمله به مرگ، از جمله به شعر، و چند پدیده دیگر. مرگ چیست؟ چرا مرگ؟ شعر چیست؟ چرا شعر؟ و به خصوص در مورد مرگ.

یادداشت

استاد ساده‌نویسی

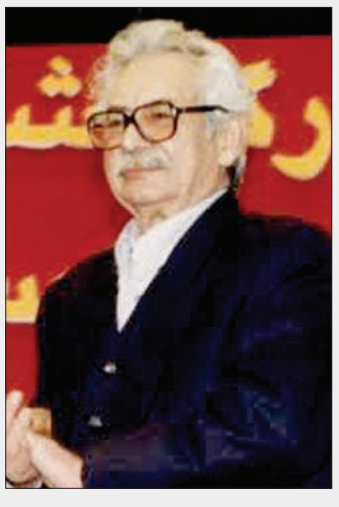

شاهرخ تندروصالح

احمـد محمود آفرینشـگر واقعیت‌هـای نهفته فرهنـگ و زندگی ایرانی اسـت. تصویری که به‌رغم تلاش و تزویر نمی‌توان در زیر لایه‌های پرزرق و برق جهان عاریتی و مدرنیسم مقوایی ایرانی پنهانش کرد. احمـد محمود در برخـورد با واقعیت و آفرینش آن واقعیت دیگر ایرانی را نیز روایت می‌کند.

نویسنده برای واقع‌نگاری و نوشتن از واقعیت‌های یک جامعه، از یک طرف نیاز به هوشـی وافر برای فهـم عمیق و درسـت مفاهیم انسـانی و از طرفی دیگر، قالب، لحن و بیان روشـنگرانه و بی‌شیله‌پیله آنها دارد. هر نویسنده‌ای اما موفق نمی‌شود به این نقطـه طلایی برسـد. خیلی‌ها به قـول معروف به جوانمرگی می‌رسند اما این نقطه را درک نمی‌کنند. اما این همان نقطه اتکایی است که احمد محمود با التفات دقیق به آن، داستان‌های واقع‌گرایانه خود را نوشته است؛ نوشتن از واقعیت‌های درون انسان‌ها. داسـتان‌های احمد محمود راوی چنین رفتاری در زبان فارسی‌ای است که مورد مصرف داستان‌نویسان ایرانی قرار می‌گیرد.

یـک سـوی واقع‌نگـری و ادبیـات واقع‌گرایانه «انسـان» و سـوی دیگـرش انسـانی دیگـر با نام «نویسنده» قرار دارد. هم او که در مقام وجدان آگاه و بیدار جامعه، با دقت به روایت و تاویل واقعیت‌های موجـود پیرامون خود می‌پردازد. بعضی‌ها البته این اشـتباه را می‌کنند که در بیان واقعیت به رونویسی بسـنده می‌کنند حـال آنکه واقعیت نزد نویسـنده حرفه‌ای، واقعیتی دیگر است.

احمـد محمـود سـلطان ساده‌نویسـی و بیان تصویری مفاهیم پیچیده انسـانی با زبان سـاده و همه‌فهم اسـت. او از دل آدم‌های همین سرزمین بیـرون آمـد و در دل همین مردم فـراز و فرود و تلخ و شـیرین و جانکاهـی زندگی ایرانی را آزمود. احمـد محمود برای بیان واقعیت‌هایی که جنگ بر جان انسـان ایرانی تحمیل کرد، حوصله داستان را گسـترش داد و با کلمه‌هایـی از جنس همدردی، سـتایش رنج‌زدگی‌ها و صبوری آدمیان، دعوت به بیـرون زدن از صفوف روزمرگـی و روزمرگی‌ها را نوشت. این بیرون زدن‌ها جسارت و دانش و بینش عمیـق می‌خواهـد. او جراتش را داشـت. بی‌آنکه کسـی را محکوم کنـد یا دانـش و توانایی‌اش در نوشـتن زندگی را به رخ دیگران بکشد، موفق شد نخسـتین رمان با موضوع جنگ در سرزمین‌مان را بنویسد. بدون هیچ شکی رمان زمین سوخته نقطه آغـاز ادبیات جنگ و پایداری ایران به مفهوم اصلی بومی‌اش برای ماست. اگر تلاش نویسندگانی را که آثارشـان فراتر از آثار تفریحی و سرگرم‌کننده قرار می‌گیـرد مد نظر قرار دهیم متوجه می‌شـویم که نویسندگان منتقد و صاحب اندیشه بخشی از تاملات خود را بر روی مسـائل عمیق اجتماعی گذاشته و می‌گذارند و شـگفتا که ماحصل تلاش‌های ایشان، در حاشـیه مانده و می‌ماند.

ادبیـات پایـداری یکـی از ایـن عرصه‌هـای حاشیه‌نشین، ناشـناخته و مغفول‌مانده در ادبیات امروز ایران اسـت. با وجود اینکه این گونه ادبی در ادبیات معاصر ایران به وسیله طیفی از علاقه‌مندان به نوشتن و بهره‌برداری از قابلیت‌های متن در امور رنگارنگ مصادره شـده اما هسـتند آثاری که هیچ جا دسـتی برای سوءاسـتفاده این طیف از نان به نـرخ روزخورهـا وانمی‌گذارد. این آثـار را می‌توان نخسـتین سـنگ بنای دانش انتقادی عصر حاضر جامعه ما دانسـت.

مرور آثار در حاشیه‌مانده ادبیات جنگ و پایداری که اتفاقاً حرفه‌ای‌های عرصه نویسندگی ایران آنها را نوشته‌اند می‌تواند نگاه ما را به ادبیاتی که متعهدهای راستین خودش را جست‌وجو می‌کند، معطوف سازد.

ادبیـات جنگ خودش یک رسـانه اسـت برای خودش. انتقادکننده از وضع موجود اسـت. ادبیات پایداری گسترده‌تر از موضوع جنگ است.

یادداشت

محبوبه میرقدیری

روز جهانی معلم و معلم‌های داستان‌نویس

۱۲ اردیبهشت برای دانش‌آموزان و معلمان روز آشنایی است، روز معلم. در این روز که مصادف است با شهادت استاد مرتضی مطهری، معلم حوزه و دانشگاه، در مدارس از مقام معلم و استاد تمجید و قدردانی به عمل می‌آید. بچه‌ها سرود می‌خوانند و به معلم‌ها هدیه می‌دهند. هدایایی مختلف. از نقل و شیرینی و نامه و نقاشی تا شکلات‌خوری و لیوان و... در این روز که یکی از شـادترین روزهای سـال تحصیلی است مدیر مدرسه برای معلم‌ها جشن می‌گیرد، توی همان دفتر مدرسه به صرف شیرینی و میوه و گاهی هـم آش یـا ناهار و البته یک هدیه، هدیه‌ای همسـان برای تمامی معلم‌ها و در مقابل معلم‌ها هم به مدیر هدیه می‌دهند. البته این رسم بین معلم‌های زن ساری و جاری است.

ناگفتـه نماند که بعضـی از مدیرها ابتکار و خلاقیت بیشـتری به خرج می‌دهند و معلم‌هـا را به پیک‌نیک یا سـفری کوتاه‌مدت می‌برنـد که این هم یکی از خاطرات فراموش‌نشدنی آنهاست و اما ۱۳ مهر یا پنج اکتبر، روز دیگری است؛ یک روز معلم ناشـناخته. این روز در سـال ۱۹۹۴ توسط یونسـکو به عنوان روز معلم مطرح شد و موجودیت یافت. در واقع پنج اکتبر سـالگرد اعلام قراردادی بود که در سـال ۱۹۶۶ توسط یونسکو تهیه و به جهان اعلام شد؛ قراردادی روشنگر و حافظ حقوق معلمان. مثـلاً حق ادامه تحصیـل، توجه به حقوق و موازین اسـتخدامی آنان، برخورداری از امنیت شـغلی و اجتماعی، توجه به روش‌های انضباطی که نسـبت به معلمان اعمال می‌شود، حق داشتن کار نیمه‌وقت و آزاد بودن برای انتخاب شغلی دیگر، حق شرکت در تصمیم‌گیری‌های آموزشی و...

در طول ۲۸ سـال کار معلمی‌ام تنها یک بار نشـانه‌هایی از روز جهانی معلم را در مدرسه دیدم. نصب چند پوستر رنگی از یونسکو بر دیوارهای راهرو. حداقل فایده این کار کنجکاوی من بود و رسـیدن به اینجا که پس ما معلم‌ها علاوه بر ۱۲ اردیبهشـت روز دیگری هم داریم، یک روز جهانی، سیزدهم مهرماه. از آن روز هفت یا هشت سال می‌گذرد. من بازنشسته شده‌ام و اما خاطرات مدرسه و کتاب و دفتر و نمره، شیطنت بچه‌ها، شـادی‌ها و غم‌هایشـان، درددل همکارها، رقابت‌هـا، غرولندها و رنجش‌های زودگذر همه و همه با من است و راستش را بخواهید از اینکه کار اصلی‌ام معلمی بوده، از اینکـه زندگی‌ام را حقوق معلمی تامین کرده خوشـحالم و خودم را آدم بخت‌یاری می‌دانم. به عنوان یک معلم داسـتان‌نویس هم می‌توانم با افتخار از معلمانی بگویم که داستان‌هایشـان آینه تمام‌نمای اعتقادات، آرزوها، غم‌ها و شادی‌های مردمان این مرز و بوم بوده و هسـت. معلمان نویسـنده‌ای که دور از محفل‌گرایی‌ها و بده‌بسـتان‌های ادبی، اغلب در نقاط محروم کشور کار کردند و قصه نوشتند و در قصه‌هایشان با وجود جهان‌بینی‌های مختلف یک باور مشترک را فریاد زدند و آن ظلم‌ستیزی، مردم‌دوستی و شایسته‌سـالاری است. آدم‌های قصه‌های این عزیزان همواره با جهل، تبعیض و فقر می‌جنگند و امیدوارند به فردایی بهتر، هم برای بچه‌ها و هم برای بزرگ‌ها و بزرگ‌ترها. اگر زنده‌یاد صمد بهرنگی را به عنوان سردمدار این گروه از معلمان داستان‌نویس معرفی کنیم پس از او باید از کسـانی نام ببریم نظیر قدسـی قاضی‌نـور که به موفقیت‌هایی چشمگیر دست می‌یابد. علی‌اشرف درویشیان و قصه‌هایی بسیار از جمله مجموعه داستان به‌یادماندنی‌اش «درشتی». امین فقیری، منصور یاقوتی و هوشنگ عاشورزاده، معلمان نویسنده‌ای که دغدغه‌شان زندگی آدم‌هاست و قصه‌هایشان گواه صادقی بر این اندیشه انسان‌دوسـتانه. از انسان‌دوسـتی و کار در مناطق محروم که می‌گوییم باید از محمد بهمن‌بیگی یاد کنیم و اگر از تاریخ و داسـتان‌های تاریخی مثال بخواهیم یا قصه‌هایی که به جنگ پرداخته‌اند، محمود حکیمی و رضا رئیسی. اما سهم زنان این وادی. ابتدا باید از سیمین دانشور نام برد که با رمان «سووشون» خوش می‌درخشد، هنوز! فریده گلبو که به ادبیات کهن هم می‌پردازد و منصوره شریف‌زاده، بی‌ادعا می‌نویسد و دور از هیاهو. طلا نژادحسن، علاوه بر داستان‌نویسی از منتقدان شناخته‌شده ماست. چیستا یثربی، بیش از داسـتان به نمایشنامه و فیلمنامه نظر دارد و از کوچ‌کرده‌ها، از آنها که نام‌شـان در خاطرم هسـت، معصومه ضیایی. آن سوی آب‌ها قصه می‌نویسد و ترجمه هم می‌کند و اما مردان معلم نویسنده.

جلال آل‌احمد داسـتان‌نویس و محقق پرآوازه، هوشـنگ گلشیری داستان‌نویسی که بسـیاری از نویسـندگان امروزی شـاگرد او بوده‌اند یا پیرو و دوسـتدار سـبک و سـیاق او از جملـه بیژن نجدی کـه خود دبیر بود، حسـین مرتضاییان‌آبکنار در کنار داستان‌نویسی تدریس هم می‌کند. ابوتراب خسروی، معلم کودکان استثنایی برگردیم سـراغ قدیمی‌ترها. جواد مجابی که روزگاری سردبیر ماهنامه دنیای سخن بود و دیگر چه کسـی؟ از جوان‌ها، معلم نویسـنده‌های تازه‌نفس با نام خلیل رشنوی آشنایم و از همشهری‌های خودم باید از مرتضی ذبیحی نام ببرم که بیش از داستان‌نویسی محقق و مورخـی پرتـلاش بود و علی فرخ‌مهر که اصلاً جنوبی اسـت و... و حتم دارم بسـیار معلمان دیگر هستند که داستان می‌نویسند، داستان می‌خوانند و برای شاگردهایشان قصه می‌گویند و حیف، صدحیف که من از نام و نشان و کارشان بی‌خبر مانده‌ام.

۱۳ مهر، روز جهانی معلم مبارک باد.

نمای نزدیک

مجموعه ۱۸ مقدمه یک مترجم کهنه‌کار در یک کتاب

«از این لحاظ» به روایت نجف دریابندری

نجف دریابندری هفته آینده با کتاب تازه‌ای میهمان ویترین کتابفروشـی‌های تهران می‌شود. «از این لحاظ» عنوان اثری است که شامل همه مقدمه‌هایی می‌شود که دریابندری در این سـال‌ها روی همه کتاب‌هایش نوشـته. «از این لحاظ» این هفته با قیمت ۱۸ هزار تومان از سـوی نشر «کارنامه» راهی بازار می‌شود. محمد زهرایی مدیر نشـر «کارنامه» درباره «از این لحاظ» می‌گوید: «۱۸ مقدمه‌ای که «دریابندری» روی ترجمه‌هایش نوشـته و ویرایش دوباره او در یک کتاب واحد جمع شده‌اند که در نهایت تصویری تمام‌عیار از دنیای ترجمه این مترجم کهنه‌کار ارائه می‌دهند.»

دریابندری که ۹ خرداد امسال به دلیل سکته مغزی در بیمارستان بستری شده بـود، ایـن روزها به گفته اطرافیانش حـال و روز بهتری دارد و به زودی کار روی ترجمه‌هایـش را آغـاز می‌کند و همین حالا هم چهار جلد دیگر آماده چاپ دارد. «از این لحاظ» ۴۷۲ صفحه‌ای سـاختار واحـدی دارد، هرچند درباره موضوعات، بحث‌ها و نویسنده‌های گوناگونی در این اثر بحث می‌شود.

مقدمه مفصل رمان «وداع با اسـلحه» نوشته «ارنست همینگوی» آغازگر این کتاب اسـت. مقدمه کتاب «قضیه رابرت اوپنهایمر